

نمره‌ی ششم
مهر ۱۴۰۳ ه.ش



و دریا بود تیره از کثیفی!
و ساحل هم شبیه آشغالی!
تمام نرخ ها چندین برابر
به طوری که مُخم کرد اتصالی!
ولی با این همه از بهرسوغات
خریدم یک عدد ظرف سفالی
یقین دارم حسابی سود کرده
به جز آلوچه ای، مرد بلالی!
خیابان در خیابان بود خودرو
چه ایرانی، چه چینی، چه نپالی!
به جان مادرم دریا ندیدم
ز فرط جمعیت در آن حوالی

من و داداش دیگر هم در این حین
به فکر گوجه بودیم و زغالی!
بگویم با شما چیزی که دیدم
نباشد حرف من هرگز خیالی
عزیزی بر سر خود روسی داشت!
یکی هم داشت یک مقدار شالی!
به پای عده ای شلوارک شیک!
و طرحش گل گلی یا خال خالی!
یکی قلیان لیمو می‌کشید و
یکی دنبال طعم پرتقالی!
صدای ضبط ماشینی بلند و
گروهی هم شده حالی به حالی!

امیرحسین خوشحال

آه از این شنبه‌ی بخسته
همان که ما این رانی‌ها علم کردیم و شدیداً
معتقدیم شنبه‌ی ال است و جیمبل.
همان که دست مایه و انگیزه شروع کار و اهداف جدید ما شده
اما اصلا و ابدا محقق نمی‌شود و از راه نمیرسد.
شنبه اگرچه ظاهرا شروع اولین روز هفته است و باید حسابی
جذاب باشد اما با این موضوع و بار سنگینی که روی دوش
انداختیم از سال های قبل هم منفور تر بنظر میرسد.
حالا ما همگی پیش از آنکه شنبه از راه برسد خسته ایم.
حتی با این بذر اشتباه باعث شدیم غریب جمیعه
دلگیر شود.
بنظرم هفته می‌بایست از یکشنبه شروع شود.
یکشنبه‌ی کنج افتاده‌ی از همه جا بی خبر!
بهتر بود اصلا این روز نسبتا تعطیل هفته را کمی شلوغ پلوغش
می‌کردیم و دست بر میداشتیم از شنبه‌ی که
چه با هدف و چه بی هدف مایوس کننده اند.
بیایید لاقل برای تحقق اهداف مان کمی ادایی بازی در بیاوریم
و همه چیز را از یکشنبه شروع کنیم.



چند روز پیش نصفه شنبی با دوستانم هوس خوردن بستنی
کردیم آن هم در محله شاپور.
با سرو تیپ معقولی هم به طبع آن ساعت از شب بیرون زدیم.
همانطور که خوش خوان مشغول خوردن بستنی بودیم
ماموری به قصد سرکشی و با این توصیف که به قول خودش
با ما حال کرده چند دقیقه ای هم کلام مان شد.
تعصی دوست نداشتی داشت. و اساس صحبتش هم این
بود که کاش من جای سران این مملکت بودم و می‌گفت هر
کس می‌خواهد برود مختار است از اینجا برود. می‌گفت اینجا
می‌شود خوب پول درآورد و به گفته خودش غیر از
پلیس بودن کارهای دیگری هم می‌کند و برخلاف
برادرش آدم زنگ و با دست و پایی است.
حالا اینکه از کجا پول در می‌آورد را خدا بهتر میداند حقیقتاً
جایگاه قضاوت برای ما زیادی بزرگ است.
اما در لزوماً نبود پول نیست. درد می‌تواند این باشد که ما
آنطور که جهان از دنیای تکنولوژی و لذت تجربه جدیدترین ابزار
ها و امکانات بهره می‌برد بهره مند نشدمیم. هیچ کس یادش
نمی‌آید که ما حتی رتبه ۱۰۰ ام شادترین مردمان جهان را
کس بکرده باشیم، اول تا سومی اش که پیشکش.
ما که حتی راه های ارتباط با جهان پر از پرایان
محدود کرده اند که خطای ناکرده دست از پا
خطا نکنیم حالا به چه جرم نکرده ای نمیدانم.
ما که این روزها تنها تفریح چشمگیرمان غذا و خوارکی خوردن
است و خلاصه حتی همین بهانه هم آن شب
بیشتر کلافه مان کرد تا مشعوف!

وقتی به اشتباهاتمان می خنديم!



سوگ خندانه

روزی چارلی چاپلین جوکی را برای تماشگران تعریف کرد.
همه خنیدند، سپس برای بار دوم ان جوک را تعریف کرد، این بار فقط تعدادی خنیدند.
وقتی برای بار سوم آن جوک را تعریف کرد، هیچکس نخنید.
سپس چارلی چاپلین جملات زیبایی گفت:
اگر یک جوک نمی تواند چند بار تو را بخنداند، چرا یک غم باید چند بار تو را بگرداند.

آیا تا به حال برایتان پیش آمده که وسط یک بحران، به قدری به وضعیتان بخندید که اطرافیان فکر کنند مشکل روحی پیدا کرده اید؟ این همان لحظه‌ی سوگ خند است، جایی که عادات و رفتارهایی که باعث تأسف ما می‌شوند، آنقدر تکراری شده‌اند که نمی‌دانیم باید به آن‌ها گریه کنیم یا بخندیم.

بخش ۱- مصرف‌گرایی افراطی:

حتماً برایتان پیش آمده که با هزاران امید و آرزو، فلان وسیله الکترونیکی را بخرید، اما بعد از یک هفته به این نتیجه برسید که تنها استفاده‌ای که از آن کرده‌اید، این است که خاک روی آن را پاک کرده‌اید! این جاست که به خودتان می‌گویید: واقعاً چرا؟! بعد هم می‌خنید که دست‌کم، خوب شد آن مدل گران‌تر را نخریدید!

بخش ۲- فرهنگ شبکه‌های اجتماعی:

آدم‌ها به جای لذت بردن از لحظه‌ها، اول باید عکس بگیرند، و گرنه انگار آن لحظه اصلاً اتفاق نیفتاده است! فکر کنید در ساحل هستید، به جای لذت بردن از دریا، ۱۰ دقیقه دنبال بهترین زاویه برای سلفی می‌گردید. بعد هم آنقدر مشغول انتخاب فیلتر مناسب برای اینستاگرام می‌شوید که وقتی کارتان تمام می‌شود، خوشید هم غریب کرده است. به همین سادگی، یک روز ساحلی از دست رفت! خنده‌دار نیست؟

بخش ۳- تعلل و اهمال کاری:

همه ما آن لحظه‌ای را تجربه کرده‌ایم که دقیقه‌ی ۹۰ به سرمان می‌زند پروژه‌ای که باید یک ماه پیش تحويل می‌دادیم، هنوز انجام نشده! آنجا شده‌ای. آن‌هم نه هر مهمانی‌ای، بلکه مهمانی‌ای که از قبل برایت انتخاب کرده‌اند کجا بنشینی، چه بخوری و حتی چطور لباس بپوشی! اینجا است که جبر جغرافیایی وارد ماجرا می‌شود. حالا بباید با هم نگاهی به این مهمانی خنده‌دار بیندازیم.

۱. هوای سرما یا گرم‌ما؟ تصمیمش با تو نیست! فکرش را بکن، وقتی جبر جغرافیایی تصمیم می‌گیرد که تو در یک منطقه‌ی فوق العاده گرم به دنیا بیایی. در حالی که همه‌جا در تابستان به فکر تعطیلات ساحلی و نوشیدنی خنک هستند، تو در زیر کول نشسته‌ای و هنوز هم عرق می‌ریزی. بعد به خودت می‌گویی: 'حتماً اگر جایی مثل اسکاندیناوی به دنیا آمده بودم، الان با یک لباس گرم و دنج کنار شومینه بودم' اما خب، واقعیت این است که در سرمای آنجا هم شاید فقط دلت برای همین گرما تنگ می‌شد!

۲. غذاهایی که از بچگی دوست نداری، ولی مجبور به خوردنشان هستی: جبر جغرافیایی فقط آب‌وهوا نیست، بلکه مربوط به چیزهای مهم‌تری هم می‌شود، مثل غذا! فکرش را بکن که در جایی به دنیا آمده‌ای که مردم عاشق خوردن کلم و سوب هستند. خب تو از سوب بدت می‌آید؟ هیچ مهم نیست! اینجا یک قانون ناؤشه است که اگر کلم نخوری، انگار در این دنیا بی‌فایده بوده‌ای! بعد همه به تو نگاه می‌کنند که: 'مگه میشه کلم دوست نداشته باشی؟' تو هم فقط لبخند می‌زنی و می‌گویی: 'بله، خیلی هم خوشمزه است!' و بعد با خودت در سکوت می‌خندي.

۳. لهجه و زبان: هیچ چیزی جالب‌تر از لهجه‌ی محلی نیست. تصور کن به دنیا آمده‌ای در جایی که لهجه‌ای داری که خودت هم نمی‌توانی معنای بخی از کلماتش را بفهمی! می‌خواهی در یک جلسه‌ی کاری مهم شرکت کنی و به زبان رسمی صحبت کنی، ولی ناگهان یکی از همان کلمات محلی از دهانت بیرون می‌پرد! همکارانت اول چند ثانیه به تو نگاه می‌کنند، بعد هم شروع می‌کنند به خنیدن، و تو فقط به خودت فکر می‌کنی: 'خوب شد جبر جغرافیایی این رو هم برامون به یادگار گذاشت!

۴. عادت‌های عجیب و غریب محلی: بعضی مناطق دنیا عادت‌های عجیب و غریبی دارند که فقط خودشان از آن‌ها لذت می‌برند. مثلاً تصور کن در جایی به دنیا آمده‌ای که مردم صبح‌ها به جای قهوه، با خوردن چای خیلی شیرین شروع می‌کنند! حالا اگر تو اهل قهوه‌ای، باید مثل یک جنگجو با این جبر جغرافیایی مقابله کنی. همه هم به تو می‌گویند: 'چای بهتره، مطمئن باش!' و تو با لبخندی تلخ می‌گویی: 'آره، حتماً!

۵. تعطیلاتی که هیچ‌کس جز شما باورش نمی‌کند: یک لحظه فکر کن که جایی زندگی می‌کنی که تعطیلات خاص و عجیب دارد. مثلاً 'روز گلاب‌پاشان' یا 'جشن کفش‌های گلی'. وقتی این تعطیلات را به دوستانت در کشورهای دیگر توضیح می‌دهی، فقط بهت‌زده به تو نگاه می‌کنند. بعد هم از روی ادب می‌گویند: 'واقعاً؟ چقدر جالب!' و تو با خودت فکر می‌کنی: 'ای کاش جبر جغرافیایی یک تعطیلات قابل فهم‌تر برای ما انتخاب می‌کرد!

در نهایت، جبر جغرافیایی همان چیزی است که نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم، اما می‌توانیم با آن شوکی کنیم! همه‌ی ما با انتخاب‌های جغرافیایی که دیگران برایمان گرفته‌اند بزرگ شده‌ایم و بعضی وقت‌ها فقط باید به این واقعیت‌ها بخندیم. پس هر وقت احساس کردی که در یک موقعیت عجیب قرار داری که تقصیر خودت نبوده، فقط یادت باشد: این هم یکی از آن لحظات جبر جغرافیایی است!

همه ما آن لحظه‌ای را تجربه کرده‌ایم که دقیقه‌ی ۹۰ به سرمان می‌زند پروژه‌ای که باید یک ماه پیش تحويل می‌دادیم، هنوز انجام نشده! آنجا شده‌ای. آن‌هم نه هر مهمانی‌ای، بلکه مهمانی‌ای که شروع می‌کنید به دیدن یک سریال دیگر تا بلکه استرس یادتان برود!

بخش ۴- رفتارهای روزمره در زندگی کاری:

حتماً در جلسات کاری با افرادی برخورد کرده‌اید که انگار تنها مأموریتشان این است که از هیچ، جلسه بسازند! ساعتها صحبت می‌کنند، ولی در پایان جلسه، تنها چیزی که به دست می‌آید این است که باید دوباره جلسه بگذاریم! خنده‌دار است، نه؟ مثل آن جعبه های کادو که باز می‌کنید و درونش یک جعبه کوچک‌تر است، و درون آن جعبه کوچک‌تر، یک جعبه دیگر!

بخش ۵- رژیم‌های لاغری و سلامت:

تا حالا به این فکر کرده‌اید که رژیم‌های غذایی چقدر خنده‌دار می‌شوند وقتی بعد از چند هفته تحمل گرسنگی، در نهایت روز اول تعطیلات هم چیز را فراموش می‌کنید؟ هر چه دور بود، حالا نزدیک است! اولین بزرگ که خورده، دیگر فرقی نمی‌کند، بقیه هم می‌روند. و در پایان، وقتی به شکم‌تان نگاه می‌گویید، به خودتان می‌گویید: چه شد؟ بعد لبخندی به لب می‌آید، چون از اول هم می‌دانستید که همین می‌شود!

بخش ۶- عادات بد خواب:

شب‌ها وقتی با هزار برنامه‌ریزی می‌خواهید زود بخوابید تا صبح پرانرژی از خواب بیدار شوید، چه اتفاقی می‌افتد؟ البته که همه ما دو گوشی هنوز در دستمان است، به خواب می‌رویم. صبح هم که زنگ هشدار به صدا درمی‌آید، اولین واکنشمان این است که: فقط ۵ دقیقه دیگر! و این ۵ دقیقه‌ها ادامه دارد تا اینکه متوجه می‌شود به سختی به سرکار می‌رسید. به خودتان می‌خنید و می‌گویید: این بار دیگر تغییر می‌کنم! ولی واقعاً؟!

بخش ۷- یادگیری و فراموشی:

همه‌ی ما کتاب‌هایی خریده‌ایم که واقعاً قصد داشتیم آن‌ها را بخوانیم، اما بعد از چند هفته هنوز آن‌ها روی قفسه خاک می‌خورند! هر بار که نگاهی به آن‌ها می‌اندازید، به خودتان می‌گویید: باید بخوانیم، این کتاب زندگی‌ام را تغییر می‌دهد! اما هنوز در حال انتخاب سریال جدید برای تماشا هستید. اینجا همان لحظه‌ی سوگ خند است که می‌دانید یک جای کار می‌لنگد، اما همچنان خودتان را گول می‌زنید!

بخش ۸- موقفيت‌های خيالی:

همیشه برنامه‌ریزی می‌کنیم برای دستیابی به اهدافی که از نظر ما بسیار بزرگ و مهم هستند، اما وقتی زمان عمل می‌رسد، تنها چیزی که تغییر می‌کند این است که برنامه را به ماه بعد موكول می‌کنیم! بعد هم با دوستانمان در یک کافه می‌نشینیم و به خودمان می‌گوییم: من واقعاً می‌خواستم آن کار را انجام بدهم، فقط وقتی نرسید! بعد از چند دقیقه خنیدن به این داستان‌ها، باز همان داستان ادامه پیدا می‌کند و در نهایت تأسف و خنده به هم گره می‌خورد.

بخش پایانی:

پس از این همه اشتباهات خنده‌دار و تکراری، آیا وقت آن نرسیده که به جای سوگ خند، این بار تصمیم بگیریم تا واقعاً کاری بکنیم؟ در نهایت، سوگ خند فرصتی است برای آن که به اشتباهاتمان بخندیم، نه برای این که آن‌ها را کوچک بشماریم، بلکه به این دلیل که از آن ها درس بگیریم. شاید روزی برسد که به عادات درست خودمان هم بخندیم، اما این بار از شادی و رضایت!